

عدالت و انگیزگی قدرت در تنازع بقاء

سخنرانی استاد محمدتقی در اجلاس گفتگوی اسلام و مسیحیت، تهران - هشتم اسفندماه ۱۳۷۴

با شرکت جمعی از اساتید ایرانی و اتریشی

www.Ostad-Jafari.com

عدالت و انگیزگی قدرت در تنازع بقاء

پیش از بحث درباره موضوع مقاله، چهار مسئله را در اینجا متذکر می شویم:

۱- عدالت خداوندی

عدالت خداوندی عبارت است از: اراده و فعل خداوندی بر مبنای حکمت ربانی؛ آن حکمت ربانی که نظم اعلائی عالم هستی یکی از جلوه‌های قابل مشاهده آن است. این صفت، از عالی‌ترین صفات کمالیه خداوندی است که با درک و دریافت صحیحی از مفهوم آن ذات اقدس، اتصاف او با این صفت نیز دریافت می‌شود. عدالت خداوندی با دو دلیل کاملاً روشن، اثبات شده است: **دلیل یکم-** کمال مطلق بودن ذات اقدس، مستلزم این است که همه صفات کمالیه را دارا باشد، مانند «علم و قدرت». نبود هر یک از صفات کمالیه، دلیل نقص ذات خدا می‌باشد و فرض نقص در ذات خداوندی، مساوی با فرض عدم آن ذات اقدس است.

دلیل دوم- فرض این که خدا عادل نیست، یا مستلزم آن است که ظالم می‌باشد و یا مستلزم آن است که امکان دارد خداوند مرتکب ظلم شود. اسناد هر دو قضیه بر خدا محال است، زیرا ظلم، یا ناشی از احتیاج است یا معلول افزون‌طلبی و یا به اعتباری مربوط به جهل اوست. بنابراین، با توجه به کمال مطلق ذات پروردگاری، اسناد هر سه امر (احتیاج و افزون‌طلبی و جهل) به آن ذات کامل، محال است. البته بدیهی است که ما با محدودیتی که در معرفت و تمایلات خود داریم، نمی‌توانیم ماهیت و همه ابعاد عدالت خداوندی را درک نماییم و این ناتوانی هیچ منافاتی با اعتقاد به این صفت کمال درباره خدا ندارد. همان‌گونه که ناتوانی ما از شناخت و تعریف حقیقت زیبایی، هیچ منافاتی با درک جلوه‌های بسیار متنوع زیبایی ندارد.

۲- عدالت خداوندی، شرور و ناگواری‌های غیر اختیاری

در طول تاریخ، این مسئله که شرور و ناگواری‌ها در جهان هستی، خصوصاً در عالم جانداران و به خصوص در بنی‌نوع انسانی، شایع و حکم‌فرماست، همواره افکار بسیار فراوانی از اشخاص را به خود مشغول داشته و گاهی باعث احساس زجر و ناراحتی روانی می‌شود. در این باره، علماء و حکماء پاسخ‌هایی به این مسئله ذکر کرده‌اند که قابل بررسی و تحقیق می‌باشد. برای دریافت پاسخ به این مسئله، از یک راه آسان‌تری هم می‌توان رسید، و آن

این است که: ما انسان‌ها دریابیم، همان‌گونه که لائوتسه فیلسوف چینی گفته است:

در نمایشنامه بزرگ وجود، هم بازیگریم و هم تماشاگر.

یعنی: معرفتی که ما انسان‌ها به دست می‌آوریم، معلول وجود اشیاء و عوامل درک و دریافت ما درباره آن موجودات واقعی است. ما اشیاء بسیار بزرگ را از مسافت دور، بسیار کوچک می‌بینیم. به عنوان مثال، پزه‌های پنکه برقی را در حرکت سریع آن، به صورت یک دایره حقیقی می‌بینیم.^۱ پیشرفت دانش‌ها و آزمایشگاه‌ها، اگرچه می‌توانند از جهاتی بازیگری‌های ما را تقلیل بدهند، ولی چون توانایی منتقل ساختن واقعیات را بدون دخالت از ناحیه مختصات ذاتی آن آزمایشگاه‌ها و عوامل دانش و مختصات ذاتی خود ما دارا نمی‌باشند، از این‌رو بازیگری ما در معرفت به کلی معدوم نمی‌شود. بازیگری ما در تحصیل معارف مربوط به خود انسان بسیار شدت پیدا می‌کند، زیرا در این‌جا مورد شناسایی، خود ما هستیم و آن‌چه را که در خود می‌بینیم، به دیگران نیز نسبت می‌دهیم!

شادی‌ها و اندوه‌های ما، دردها و لذایذ ما، در بینش و داوری‌های ما درباره جهان هستی و حتی درباره دریافت خدا تأثیر می‌گذارد.

به عنوان مثال: شخصی که به طبیعت انسان بدبین است، هم دیگران را در این حالت خاص روانی با خویشتن مشترک می‌بیند و هم هر پدیده و حقیقتی را که درباره انسان درک می‌کند، بر مبنای آن حالت خاص روانی (بدبینی) خود، تفسیر و توجیه می‌نماید.

اکنون می‌توانیم به نتیجه مطلوبی در پاسخ این مسئله برسیم: ما انسان‌ها مطابق خواسته‌ها و تمایلات خود، معنایی برای عدالت خداوندی در نظر می‌گیریم که با واقعیت این صفت کمالی - که حکمت ربانی است - سازگاری ندارد. این معنا عبارت است از: زندگی ما باید به اندازه‌ای در حد کمال دلخواه ما باشد که بدون کم‌ترین تلاش، بر همه چیز علم پیدا کنیم! ما می‌خواهیم هرگز کم‌ترین سردردی هم به سراغ ما نیاید! ما آن زندگی را می‌خواهیم که همان‌گونه که برای ما خوشایند است، با یک اراده و چشم به هم زدن به دست بیاوریم! ما می‌خواهیم قدرت و ثروت و همه عوامل لذایذ در اختیار ما قرار بگیرد! بالاتر از این، ما می‌خواهیم اصلاً مرگ بر سر ما تاختن نیاورد! با این تفسیر و توضیحی که برای بایستگی‌ها و شایستگی‌های زندگی خودمان داریم، عدالت خداوندی را منظور می‌نماییم! یعنی: عدالت خداوندی باید به نحوی باشد که هر چیزی به حال ما ضرری دارد، از ما دور کند! و هر چیزی برای ما سودآور باشد، آن را در دسترس ما قرار دهد!

بنابراین، تفکرات ما درباره عدالت خداوندی، بر محور دانش و لذایذ و آلام محدود ما می‌چرخد! برای توضیح کامل این قضیه، مثالی روشن را مطرح می‌نماییم:

فرض کنیم هم‌اکنون این خبر به ما برسد که: وضع طبیعی همه کرات فضایی (کهکشان‌ها و کوزارها) به کلی دگرگون شده، جهت و سمت حرکت‌ها تغییر پیدا کرده و موقعیت‌های کیهانی آن‌ها تغییر کلی پیدا کرده است،

۱- عواملی که از طرف خود ما، در به وجود آمدن معرفت دخالت می‌ورزند، بدین قرار است: الف، چگونگی ساختار حواس ما. ب، موضع‌گیری‌های ما درباره واقعیتهای که با آن ارتباط معرفتی پیدا می‌کنیم. ج - هدف‌گیری‌های ما. د، اصول پیش فرض شده، تأثیرات احساساتی ما.

ولی در این دگرگونی‌ها و تغییرات، هیچ جاننداری، حتی جان یک مورچه هم به خطر نیفتاده است. ما با شنیدن این خبر، زود سراغ رصدگاه‌ها را می‌گیریم که به چه عللی، این دگرگونی‌ها اتفاق افتاده است و هیچ بحثی درباره عدالت و ترحم خداوندی به میان نمی‌آوریم. چرا؟ برای آن که آسیبی به جان هیچ جاننداری وارد نشده است، بلکه شروع به تلاش و تکاپوهای علمی می‌نماییم تا به شرایط و علل آن تغییرات پی ببریم.

اما اگر یک بیماری ناچیز به ما روی بیاورد، یا مثلاً وقت راه رفتن در خیابان، جلوی پای خود را نبینیم و به چاله‌ای سقوط کرده و زخمی شویم و از این زخم احساس درد نماییم، زود فیلسوف می‌شویم! و هزاران قانون گرداننده طبیعت را کنار گذاشته و درباره عدالت خداوندی می‌اندیشیم که این چه عدالتی است؟! از این جا معلوم می‌شود که ما درباره عدالت خداوندی با یک عینک «حیات‌محوری» و معلومات محدود می‌اندیشیم و با ورود کوچک‌ترین آسیب به حیات ما، عدالت خداوندی را منکر شده و یا آن را مورد تردید قرار می‌دهیم!

اما احساس نقص در خلقت بعضی از جانداران، خصوصاً انسان‌ها، ناشی از آن است که ما با نظر به معلومات محدود و تمایلات حیاتی خود، یک خط میانگین برای کمال در نظر می‌گیریم. به عنوان مثال، می‌گوییم: همه انسان‌ها باید عالی‌ترین فرد از حیث کالبد جسمانی، پدیده‌های فیزیولوژی، شخصیت و وضع روانی و مغزی باشند و کم‌ترین نقص از این خط میانگین، نقص ارزشی بوده و در نتیجه شر می‌باشد!

ما در داوری کوتاه‌نظرانه خود متوجه نیستیم که همین خط میانگین ناشی از نقاشی خواسته‌ها و تخیلات بی‌پایه ما درباره «هستی آن چنان که باید» می‌باشد، بدون این که احاطه و اشرافی به حقیقت و نظم جهان هستی داشته باشیم.

۳- عدالت خداوندی از دیدگاه منابع اسلامی

اعتقاد به این صفت کمالیه خداوندی در مکتب اسلام، خصوصاً به معنای ظلم نکردن، از اصلی‌ترین اعتقادات است. اگرچه همان‌گونه که اشاره کردیم، عدالت به معنای «ظلم نکردن» باشد.

این معنی برای عدالت، با نظر به عقیده برخی از مسلمانان است که می‌گویند: ما ماهیت و حقیقت عدالت خداوندی را نمی‌توانیم بفهمیم! و همان‌گونه که در این مباحث خواهیم دید، مستلزم آن نیست که ائصار خداوندی به ظلم - که بدترین صفات است - پذیرفته شود. هم‌چنین، این معنی مستلزم آن نیست که ما خدا را الزام کنیم که باید عدالت بورزد! زیرا ما با توجه به کمال عالی صفت عدالت - که ذات اقدس ربوبی مقتضی آن است - و با توجه به وقاحت ظلم و ناشی شدن آن از «احتیاج» یا «افزون‌طلبی» و یا «جهل»، چنین حکایت می‌کنیم که خدا عادل است. به قول مولوی: «من نیّم حاکم، حکایت می‌کنم». یعنی: ما نمی‌گوییم خداوند حتماً باید عدالت بورزد، بلکه با نظر به امور مزبور، واقعیتی را حکایت می‌کنیم و می‌گوییم: خداوند عادل است. در آیات قرآن مجید، عدالت خداوندی در چهار نوع مطرح شده است.

نوع یکم - دو آیه است که کلمه «عدالت» و «قسط» در آن‌ها آمده است:

۱- مشیت و علم پروردگار تو، بر مبنای صدق و عدالت تمام شده و هیچ چیزی نمی‌تواند

مشیت‌ها و افعال خداوندی را تغییر بدهد.^۱

۲- خداوند و فرشتگان و صاحبان علم، شهادت می‌دهند که خدایی جز آن معبود یگانه - که

شأن او عدالت است - وجود ندارد.^۲

نوع دوم- آیاتی که ظلم و تعدی را از خداوند نفی نموده است، مانند:

خداوند به مقدار دزّه‌ای ظلم نمی‌کند.^۳

نوع سوم- آیاتی که خداوند را حکیم معرفی می‌کند، مانند:

خداوندا! تویی عزیز و حکیم.^۴

بدیهی است که ظلم و عدم اجرای عدالت، به هر معنی که تصور شود، با حکمت تضاد دارد. آیات مربوط به

حکیم بودن خداوند، در نود مورد آمده است.

نوع چهارم- آیاتی که پلیدی و وقاحت و سوء عاقبت ظلم و ستم را متذکر شده است، مانند:

گفت: اما هر کس که ظلم کند، به زودی او را تأدیب خواهیم کرد.^۵

این نوع آیات نیز بیش از نود مورد در قرآن آمده است.

در آیه ۸ سورة «مائده» چنین آمده است:

کینه‌توزی هیچ قومی باعث نشود که شما عدالت نکنید، عدالت بورزید.

این آیه و آیات دیگر، بازگوکننده اساسی‌ترین اصل «حیات معقول» اجتماعی (عدالت) در برابر انتقام‌جویی‌ها

و انگیزه تنازع در بقاء می‌باشد. این اصل، حقیقت مهمی را برای ما اثبات می‌کند و آن این است که: بشر رو به

تکامل، نباید پاسخ وحشی‌گری‌های تنازع در بقاء را با تعدی و ستمگری بدهد، زیرا مبنای کل هستی و حیات بر

صدق و عدالت استوار شده است:

مشیت و علم پروردگار تو، بر مبنای صدق و عدالت تمام شده و هیچ چیزی نمی‌تواند

مشیت‌ها و افعال خداوندی را تغییر بدهد.^۶

آب حیات‌بخش عدالت، آتش عداوت و کینه‌توزی‌ها را خاموش می‌سازد، نه عوامل آتش‌زای تنازع در بقاء که

پس از سوزاندن دیگران، نوبت به خود همان یگانه‌تازان تنازع در بقاء می‌رسد.

۴- عدالت نوع انسانی

این عدالت عبارت است از: عمل، قول، هدف‌گیری و اندیشه او بر مبنای احترام به قانون که واقعیت و ضرورت

و ارزش آن، خارج از ذات انسانی است. یعنی: انسان است که برای اتّصاف به عدالت باید مطابق قانونی عمل کند

که واقعیت و ضرورت و ارزش آن، صرف‌نظر از ذات و تمایلات انسانی، اثبات شده است. این عمل باید به انگیزگی

احترام به قانون باشد.

تفاوت عدالت انسانی با عدالت خداوندی در همین نکته است، زیرا عدالت خداوندی از تطابق فعل و قول و

۲- سورة آل عمران، آیه ۱۸.

۴- سورة غافر، آیه ۸.

۶- سورة انعام، آیه ۱۱۵.

۱- سورة انعام، آیه ۱۱۵.

۳- سورة نساء، آیه ۴۰.

۵- سورة کهف، آیه ۸۷.

هدف‌گیری خداوندی با قانون خارج از ذات او انتزاع نمی‌شود، بلکه عدالت او از غنای مطلق و حکمت ربّانی او ناشی می‌شود که از شئون ذاتی آن مقام اقدس می‌باشد.

اینک، به طرح موضوع مقاله می‌پردازیم که عبارت است از: عدالت و انگیزگی قدرت برای تنازع در بقاء. همان‌گونه که در مسئله چهارم گفتیم، عدالت نوع انسانی عبارت است از: عمل، قول، هدف‌گیری و اندیشه او بر مبنای احترام به قانون، که واقعیت و ضرورت و ارزش آن، خارج از ذات انسانی است.

نتیجه این تعریف آن است که: انسانی که بر مبنای احترام قانون حرکت نمی‌کند، عادل نیست. هم‌چنین، معنای این‌که یک انسان بر مبنای قانون حرکت نمی‌کند، با فرض این‌که واقعیت و ضرورت و ارزش قطعی آن اثبات شده باشد، این است که چنین انسانی حیات خود را از نظم طبیعی حاکم بر هستی و قوانین اخلاقی و دینی و وضعی حقوقی، یله و رها دانسته، یا خود را فراتر از آن‌ها و یا بی‌نیاز از آن‌ها می‌داند! در هر دو صورت، این انسان، منحرف و خطاکار است، اگرچه قدرتی داشته باشد که بتواند روی آن را بپوشاند. انحراف از عدالت، نوعی مبارزه با خویشتن است، زیرا انحراف از قانون و بی‌اعتنایی به آن، نوعی مبارزه با ذات خویشتن است. نخستین دریافت اصیل ذات انسان عبارت است از: درک این مطلب که جان آدمی و شخصیت او نه تنها در عرصه هستی قانون‌مند، مشمول قوانین خاص خود اوست، بلکه با توجه به عظمت و لطافت فوق‌العاده جان و شخصیت آدمی، قوانین اداره‌کننده هستی آن، و هم‌چنین قواعدی که بایستگی‌ها و شایستگی‌های آن را تأمین می‌نماید، بسیار حسّاس‌تر و با اهمّیت‌تر از قوانین اداره‌کننده جهان هستی می‌باشد. نتیجه بسیار ضروری این احساس بی‌نیازی، طغیانگری علیه هر اصل و قانون و ارزش می‌باشد.

خداوند سبحان می‌فرماید:

قطعاً، وقتی انسان خود را بی‌نیاز دید، بنای طغیانگری خواهد گذاشت.^۱

... و لازمه طغیانگری‌ها، فساد در روی زمین است!

همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید:

آیا ندیدی پروردگار تو با عاد و ثمود چه کرد؟ و چه کرد به فرعون صاحب میخ‌ها؟ (او) اعضای کسانی را که می‌خواست با شکنجه بکشد، با میخ‌ها به زمین می‌کوبید). آن نابکاران، کسانی بودند که در شهرها طغیانگری‌ها کردند و در نتیجه، فساد زیاد در آن‌ها به راه انداختند.^۲

بنابراین، آن‌چه که علت طغیانگری است، احساس قدرت نیست، بلکه احساس بی‌نیازی از اصول و قوانین است، حتی اگرچه احساس قدرتی در کار نباشد. یکی از اشتباهات بسیار بزرگ که شاید قرون متمادی، عده‌ای از مردم و صاحب‌نظران را منحرف ساخته است، تساوی یا تلازم احساس قدرت و طغیانگری است که فساد را به دنبال خود دارد.

این، یک غلط مشهور است که چه بسا باعث تلقین این تساوی به قدرت‌مندان شده، آنان را به طغیانگری و

۲- سورة فجر، آیات ۱۲-۹.

۱- سورة علق، آیات ۶ و ۷.

افساد تحریک می‌نماید، در صورتی که «قدرت» و «قوه»، اساسی‌ترین عامل گردانندهٔ عالم هستی است. از این‌رو، باید گفت: بزرگ‌ترین تجلی‌گاه یکی از با عظمت‌ترین صفات ذاتی خداوند، همین قدرت و قوه است که در کتب دینی و فلسفی به صراحت به ذات اقدس ربوبی نسبت داده شده است: «خداوند مقتدر است»، «خداوند قوی است».

عده‌ای از انبیای عظام و پیشوایان الهی را در تاریخ مشاهده می‌کنیم، مانند: سلیمان، داوود، حضرت محمد مصطفی و علی بن ابیطالب علیه السلام که با داشتن شکل‌هایی از قدرت‌های طبیعی و قراردادی، عادل‌ترین مردان تاریخ بوده‌اند. برای تطبیق بهره‌برداری از قدرت با منطق انسان‌ساز عدالت، باید معنای قدرت به درستی معلوم شود. تا زمانی که متفکران حرفه‌ای علوم انسانی و کارمندان فلسفه، قدرت را به عنوان براندازندهٔ هر چه که رویاروی آن قرار بگیرد، تفسیر می‌کنند، بشریت از استفادهٔ واقعی قدرت - این بزرگ‌ترین نعمت خداوندی و اساسی‌ترین عامل گردیدن‌ها و تحولات سازنده - محروم خواهد ماند. هم‌چنین، هر اندازه متفکران و طلایه‌داران علوم و معارف انسانی در تفسیر قدرت تأخیر نمایند، ضرر بیش‌تری بر بنی‌نوع بشر وارد می‌آورند.

باید گفت: چون قدرت در شکل‌های طبیعی‌اش، به خودی خود، یک واقعیت ناآگاه و ناتوان از مدیریت و سازماندهی خود می‌باشد، اگر در اختیار گروهی از مردم قرار بگیرد که توانایی مهار خودخواهی را ندارد، علاوه بر به وجود آوردن احساس بی‌نیازی، موضوع «تخریب» و «ساختن»، هیچ تفاوتی برای قدرت‌مند نخواهد داشت. هم‌چنین، چون خودخواهی مانند کوه آتشفشان است، از این‌رو مبنای اولیهٔ کار قدرت در دست انسان‌های خودخواه، ویرانگری و سوزاندن و خاکستر کردن است.

قدرت از آن‌رو که عامل دگرگونی‌ها محسوب می‌شود، و از طرف دیگر بدیهی است که هر دگرگونی نمی‌تواند سودمند باشد، بلکه ممکن است قدرت، زیان‌آورترین دگرگونی‌ها را به وجود بیاورد، بنابراین حساس‌ترین موضوع برای حیات بشری، چه در حال فردی و چه در زندگی اجتماعی، قدرت است که با جهل به عظمت هویت و کاربرد آن، اغلب برای از بین بردن و حتی برای محو خود قدرت مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد. با نظر به محتویات کتب آسمانی و خط نورانی پیامبران الهی، قدرت اصلی عبارت است از: قدرت مالکیت بر نفس.

شما اگر قدرت همهٔ جهان هستی را به دست کسی بدهید که دارای قدرت مالکیت بر خویشتن است، نه تنها ضرری از چنین شخصی بر کسی وارد نخواهد شد، بلکه از آن قدرت در اصلاح ارتباطات چهارگانه: ۱- ارتباط انسان با خویشتن ۲- ارتباط انسان با خدا ۳- ارتباط انسان با جهان هستی ۴- ارتباط انسان با هم‌نوع خود، به بهترین وجه استفاده خواهد کرد، زیرا کسی که مالک خویشتن است، حتماً خویشتن را شناخته است و هر کس خویشتن را خوب شناخته باشد، خدای خود و انسان را شناخته است. هم‌چنین، ارزش الهی همهٔ حقایق هستی (انسان و غیر انسان) را دریافته است.

چنین شناخت‌ها و دریافت‌هایی باعث می‌شود که آدمی بیش‌ترین بهره‌برداری از قدرت را در راه اصلاح و تنظیم این ارتباطات چهارگانه داشته باشد. دلیل دیگر برای اثبات این‌که قدرت اصلی عبارت است از قدرت مالکیت بر خویشتن، چنین است: قدرت مالکیت بر خویشتن، از تجاوز «من» به مرز وجودی دیگران جلوگیری

نموده، حیات و اراده دیگران را به همان مقدار حیات و اراده خویشتن به رسمیت می‌شناسد. بنابراین، چنین انسانی، قدرت‌مند واقعی است که زندگی و خواسته‌های دیگر انسان‌ها را مزاحم خود نمی‌شناسد. بر عکس، باید گفت: ناتوان‌ترین انسان در روی زمین کسی است که با داشتن قدرت، از زندگی با وجود دیگران ناتوان بوده و از عهده به کار بردن قدرت در تنظیم حیات خود و دیگر انسان‌ها عاجز می‌ماند و در نتیجه، دست به اسلحه تنازع در بقاء می‌برد. بر این اساس، می‌گوییم: انگیزه تنازع در بقاء، نبود قدرت مالکیت بر خویشتن است که با عدالت، تضاد داشته و انسان را به جای تعاون و هم‌یاری در بقاء، به تنازع در بقاء می‌کشانند.

اگر شما بتوانید همه اوراق تاریخ را با دقت مطالعه کنید، به این نتیجه قطعی خواهید رسید که: منشأ و علت اصلی همه ستمگری‌ها، تجاوزها، حق‌کشی‌ها و ... فقدان قدرت مالکیت بر خویشتن بوده است که امروزه به‌رغم هزاران نوع پیشرفت‌های علمی و صنعتی، برای تشخیص این‌که آیا بشر در قرن بیست و یکم باقی خواهد ماند یا نه؟ در ونکوور کانادا - به تاریخ سپتامبر ۱۹۸۹ - کنفرانس تشکیل می‌دهد و توصیه می‌کند که: اگر بشر بخواهد قرن آینده را به تاریخ خود بیفزاید، حتماً باید از خودخواهی دست بردارد. به عبارت دیگر: توصیه جدی می‌کنیم که ای قدرتمندان! برای بقای خودتان و بشریت، از خودخواهی‌ها دست بردارید و آن‌ها را به صیانت تکاملی ذات مبدل نمایید.

از این مباحث به نتیجه‌ای مهم و حیاتی می‌رسیم که: عدالت، بقاء و سعادت ابدی، حامیان خود را در ذات خود دارد. بر عکس، خودمحوری، تنازع در بقاء را در ذات خود می‌پروراند و تنازع در بقاء نابودی یگانه‌تاز میدان خود را در بر می‌گیرد. یکی از برنده‌ترین اسلحه‌هایی که حامیان تنازع در بقاء را در برابر عدالت و عدالت‌ورزان، مسلح نمود، مطالبی به ظاهر علمی به عنوان اصل «انتخاب طبیعی» بود که متأسفانه به وسیله بعضی از متفکران مطرح شد و آن را آماده بهره‌برداری آن نابکاران نابخرد ساخت.

داستان از این قرار بود که: بعضی از زیست‌شناسان، جریان ثابت‌نشده‌ای را به نام «میدان زندگی تحت سلطه قدرتمندان است» و «در نظام طبیعت، ضعفا باید بروند و اقویا جای آن‌ها را بگیرند!» اصلی به نام «انتخاب طبیعی» مقرر داشتند و آن را به عنوان یک حقیقت علمی، به افکار عده‌ای از مردم جاری ساختند که شراب ننوشیده، مست بودند!

سه مشکل حل‌نشده در اعتقاد به واقعیت قضیه‌ای به نام اصل «انتخاب طبیعی» وجود دارد که بطلان آن را با کمال وضوح اثبات می‌کنند:

یک- «انتخاب طبیعی»، اصطلاحی است باردار آگاهی. یعنی: طبیعت با کمال آگاهی، ناتوانان را به وسیله اقویا از میدان زندگی خارج می‌کند و سپس اقویا را به جای آن‌ها می‌نشانند! در صورتی که طبیعت از آن دیدگاه علمی که مبنای «انتخاب طبیعی» تلقی شده است، هیچ آگاهی ندارد که جریان تنازع در بقاء را آگاهانه مدیریت نماید. دو- طبیعت، یک حقیقت مستقل و یک موجود شخصی فعال نیست که با قدرت و آگاهی و هدف‌گیری خود، آن‌چه را که در عرصه نمودهای طبیعی می‌گذرد، بر مبنای «انتخاب اصلح» و «اقوی» اداره کند. بر همین مبنای، اسناد حرکت تکاملی در طبیعت نیز قابل قبول علمی نمی‌باشد، زیرا همان‌گونه که گفتیم: طبیعت، یک موجود

مستقل و شخصی فعال نیست که در نمودهای خود، یک نظام تکاملی ایجاد کرده و آن را اداره نماید. با توجه به همین مسئله است که دانشمند معروف، آقای اوپارین، در کتاب مشهور خود نتوانسته است خود را از تناقض رها کند. او در جایی از کتاب خود می‌گوید:

تنها از راه چنین برداشت تکاملی است که امکان می‌یابیم نه فقط بفهمیم در بدن موجودات زنده چه رخ می‌دهد و چرا رخ می‌دهد، بلکه خواهیم توانست به هفت میلیون «چرا»یی پاسخ بدهیم که برای شناخت واقعی جوهر حیات در برابر ما قرار می‌گیرند.^۱

بدهی است که اگر این دو سؤال را: الف - طبیعت بدون آگاهی، چگونه نظم تکاملی ایجاد کرده و آن را مدیریت می‌نماید؟ ب - چرا تکامل از این مسیر معین به جریان افتاده است؟ به هفت میلیون سؤال اضافه کنیم، تعداد سؤالات ما به هفت میلیون و دو می‌رسد!!

صرف نظر از این دو سؤال، سخنی دیگر از آقای اوپارین - که با نظریه او در نتیجه‌گیری از تکامل، تناقض دارد - بدین قرار است:

متأسفانه هنوز معلومات ما درباره این تکامل، بسیار ناچیزتر از آن است که بتوانیم مسیر آن را به صورت سیستماتیک مشخص کنیم و دگرگونی‌های کیفی سازمان انتقال فعالانه مواد را که در مراحل خاصی از تکامل دنیای زنده رخ داده‌اند، مورد توجه قرار دهیم.^۲

سه - کسانی که جریان انتخاب اصلح در میدان تنازع در بقاء را حتی به نوع انسان نیز تعمیم داده‌اند، توجهی به این حقیقت ندارند که: پدیده خودخواهی بنی نوع بشر، در طول تاریخ قابل انعطاف و تبدیل به صیانت تکاملی ذات بوده است و در مقابل کاروان خودپرستان خودمحور که خود را «هدف» و دیگران را «وسیله» می‌دانند و از این راه همه قدرت خود را برای بقاء مطلوب خود و فنای دیگران صرف می‌کنند، کاروان نورانی دیگری از همین انسان‌ها بوده و هستند که برای دفاع از حق و عدالت و آزادی معقول انسان‌ها، از همه لذایذ دنیا دست برداشته و در راه نابودی طغیانگران، لحظه‌ای نیارمیده و حتی جان عزیز خود را از دست داده‌اند.

این‌گونه نادیده گرفتن حقیقت در سرگذشت و ماهیت انسان‌ها، علوم انسانی را متوقف ساخته و به جای این‌که با مشاهده آن همه فداکاری‌ها و دفاع از ارزش‌ها، تاریخ حیوانی انسان‌ها را به تاریخ انسانی تغییر بدهند، تاریخ حیوانی را به تاریخ طبیعی مبدل می‌سازند!!

پاسخ به سؤالات

پس از ایراد سخنرانی توسط استاد محمدتقی جعفری، از طرف دانشمندان اطریشی سؤالاتی مطرح شد که توسط ایشان به شرح زیر پاسخ داده شد:

سؤال یکم - خداوند، انسان‌ها را به انجام تکالیف مجبور نکرده است، بنابراین آیا مردم در عمل به تکالیف دارای اختیار می‌باشند؟

پاسخ: اوامر و نواهی که خداوند به وسیله پیامبران، عقل و وجدان ناب انسان‌ها ابلاغ فرموده است، هیچ‌گونه

۱- حیات، طبیعت، منشأ و تکامل آن، آ. ای. اوپارین / ۱۸۳. ۲- همان / ۲۹۹.

جبری برای عمل به آن‌ها به صورت مستقیم از طرف خداوند صورت نگرفته است.

به عنوان مثال: خداوند متعال برای جلوگیری از قتل نفس محترمه، دست قاتل را برای جلوگیری از جرم قتل به صورت جبری و مستقیم نمی‌گیرد، بلکه برای جلوگیری از وقوع جرم به بندگان دستور می‌دهد که تا زمانی که بتوانند، از وقوع جرم پیشگیری کنند و در صورت وقوع آن، با اجرای کیفر، عدالت را برقرار نمایند.

این اصل، دربارهٔ همهٔ تکالیف و حقوقی که برای حفظ متن زندگی انسان‌ها ضرورت دارد، جریان دارد. خداوند سبحان به صورت مستقیم و با عوامل جبری، سوداگری‌های مضرّ به حیات انسان‌ها را، مانند: مواد مخدرّ و هر چیزی که به ضرر جانی و روانی و روحی مردم تمام شود، جلوگیری نمی‌کند، ولی با دستورات اکید که برای حفظ حیات انسان‌ها ضرورت دارد، گردانندگان جامعه را مکلف می‌سازد تا با همهٔ عوامل جبری، از ارتکاب عوامل افساد حیات فرد و جامعه جلوگیری نمایند.

نوع دیگری از تکالیف و حقوق وجود دارد که برای تحقق بخشیدن به شایستگی‌های زندگی مقرر شده‌اند، نه برای تحقق و ادامهٔ حیات جسمانی و روانی مردم. در این نوع از تکالیف و حقوق، چون باید بر مبنای وجدان آزاد انجام بگیرند، بنابراین حتی از طرف گردانندگان جامعه نیز اجباری در کار نیست. قسمتی از تکالیف و حقوق که بدون انجام آن‌ها، حیات جسمانی - و به عبارت عمومی‌تر: حیات دنیوی مسئولانه - و قسمتی از حیات روحانی که بدون تنظیم آن، زندگی پوچ و بی‌هدف می‌شود، الزام و اجبار برای انجام آن‌ها امری بدیهی است، از این‌رو جلوگیری از اختلال زندگی دنیوی مسئولانه، هیچ نیازی به استدلال ندارد.

اما تکالیف و حقوقی که در صورت تخلف از آن‌ها، حیات اخروی مختل می‌شود، آن است که: همهٔ ادیان الهی و عقل‌های ناب، زندگی دنیوی را گذرگاهی برای ابدیت می‌دانند و بدون تفسیر گذرگاه بودن دنیا برای حیات ابدی، هیچ هدف و فضیلت و ارزشی برای وجود آدمی قابل اثبات نمی‌باشد.

سؤال دوم- من از سخنان شما چنین فهمیدم که: همهٔ مردم باید عادل باشند. لازمهٔ این سخن این است که مردمی که عادل نیستند، حق زندگی ندارند.

پاسخ: در مقالهٔ اینجانب، چنین سخنی نیست. فرض لزوم اجباری عدالت برای همهٔ انسان‌ها که در روی زمین زندگی می‌کنند، فرض صحیحی نیست.

زیرا اولاً: چون بیش‌تر مردم جوامع بشری با انگیزگی سود و زیان و خودخواهی، زندگی خود را بر اصول و قوانین مقررّ تطبیق می‌کنند و نیز «جبر» و «شبه جبر» در اعمال و اقوال مردم حکم فرماست، از این‌رو با عدالت که یک فضیلت و تقوایی بالاتر از انگیزگی خودخواهی و جبر و شبه جبر است، سازگار نمی‌باشد.

ثانیاً: دین کلی الهی، همان‌گونه که عقل‌های سلیم و وجدان‌های ناب انسانی دریافته‌اند، حاکم بر این است که: همهٔ انسان‌ها دارای حق حیات شایسته و کرامت ذاتی و آزادی مسئولانه می‌باشند، خواه متدین به دین باشند یا نه؛ خواه از معرفت و علم بهره‌هایی داشته باشند یا نه، جز در صورتی که محلّ زندگی دیگر انسان‌ها و منشأ فساد و افساد در روی زمین باشند. در این صورت، برای حفظ حیات دیگر انسان‌ها از آسیب‌های مادی و روحی، با کیفرهایی عادلانه، از فساد و افساد آنان جلوگیری می‌شود.

۳- در این سمینار، یکی از پروفیسورهای اطریشی نیز مطلبی را مطرح نمود که به خاطر اشتباه موجود در آن، پاسخ داده شد. پروفیسور اطریشی چنین بیان داشت که:

ما اهمیت حقوق انسان‌ها را در درجه‌ای می‌دانیم که حتی اگر کسی در جامعه به تکالیف خود عمل نکند، با این حال، باز باید همه حقوق او مراعات شود.

پاسخ: این مطلب، اگرچه با نظر ابتدایی یک‌جانبه، مبتنی بر حق بوده و با ارزش جلوه می‌نماید، ولی با توجه به این‌که هر وظیفه و تکلیف اجتماعی در برابر حقی مقرر می‌شود، یک تفریط‌گری است که به تناقض می‌انجامد. لازمه مطلب آقای پروفیسور این است که: ما باید حقوق اشخاصی را نیز مراعات کنیم، که اگرچه با تخلف از تکالیف و وظایف خود درباره دیگر افراد جامعه، حقوق آنان را پایمال می‌نمایند!! این، نوعی تناقض‌گویی و تجویز ظلم بر انسان‌هایی است که حفظ حقوق آنان نیز مانند دیگر انسان‌ها ضرورت دارد. به عبارتی دیگر: این، همان افراط‌گری مخرب است که یکی از اساسی‌ترین عوامل رکود علوم انسانی بوده است.

در این‌جا، صرف‌نظر از سمینار و گفتگوهای طرفین در آن، جمله‌ای را به یاد می‌آوریم که به ولتر نسبت داده شده و از حیث تفریط یا افراط، نظیر مطلب مذکور است. به ولتر چنین نسبت داده شده که گفته است:

من آن قدر به آزادی احترام می‌گذارم که حاضریم شما سخنی را که من مخالف آن هستم، آزادانه بیان کنید، اگرچه به مرگ من منتهی شود!

در مورد این جمله ولتر می‌گوییم:

آقای ولتر! حتی اگر آن سخنی را که مخالف شما می‌گوید، بر ضد آزادی و اختیار بوده باشد؟! و اگرچه بر ضد همه اصول و قوانین زندگی معقول انسان‌ها و بر ضد همه ارزش‌ها باشد که بشریت در راه حفظ و احیاء آن‌ها، میلیون‌ها قربانی داده است؟!

ولتر مردی متفکر بود. او باید این حقیقت را فهمیده باشد که ارزش آزادی، ارزش وسیله‌ای است، نه هدفی. بنابراین، ارزش این پدیده مهم، تابع آن است که انسان برای وصول به چه هدفی می‌خواهد از آزادی استفاده کند؟